DOI: https://doi.org/10.22067/jls.v0i0.81882

نشریهٔ علمی جستارهای نوین ادبی، شمارهٔ ۲۰۷، زمستان ۱۳۹۸
مقاله پژوهشی

# بررسی و تصحیح دو نویسش از شاهنامهٔ فردوسی
# («ندید و» یا «ندیدو»؛ «برسان شیر» یا «بسطام‌شیر»)

دکتر خلیل کهریزی[1]
دکتر وحید مبارک [2]

## چکیده

تصحیح بی‌چندوچونِ شاهنامه و رساندنِ این متن، در همهٔ جوانب، به آنچه دقیقاً سرودهٔ فردوسی است، با امکاناتِ کنونی کاری دشوار و حتی غیرممکن می‌نماید. با وجود این، مصحّحان شاهنامه در دهه‌های اخیر کوشیده‌اند با تکیهٔ انتقادی بر دستنویس‌های این کتاب و استفاده از روش / روش‌های علمی، این متن را به اصلِ سرودهٔ شاعر نزدیک کنند.باوجوداین، پژوهش در متنِ شاهنامه، به‌هیچ‌روی، به پایان نرسیده و دقّت در همهٔ جوانبِ این کتاب زمینهٔ پژوهشی پرکاری برای پژوهشگران این حوزه از مطالعات ایرانی به وجود آورده است. اکنون که متنی انتقادی از شاهنامه فراهم آمده که می‌توان آن را متنِ «فعلاً» نهایی این کتاب دانست، دقّت و درنگ در نویسش‌ها و نسخه‌بدل‌های آن می‌تواند نویسش‌هایی را که نیازمندِ بازنگری‌اند، به ریختی نهایی و پذیرفتنی برساند. بر همین اساس، در این جستار، نویسشِ «ندید و» در بیتِ «به گلشهر گفت آنک خرّم‌بهشت/ ندید و نداند که دهقان چه کشت» از داستان سیاوش و نویسش «برسان شیر» در بیتِ «شه غرچگان بود برسان شیر / کجا پشت فیل آوریدی به زیر» از داستان جنگ بزرگ کیخسرو بررسی شده‌اند. سپس، علاوه بر نقدِ نظریاتِ پیشین دربارهٔ این نویسش‌ها، با دقّت در رسم‌الخطِ شاهنامه، شیوهٔ داستان‌سرایی فردوسی، منطق داستان و با کمکِ دستنویس‌های شاهنامه صورت‌های «ندیدو» و «بسطام شیر» به جای دو نویسشِ مذکور پیشنهاد شده است.

**کلیدواژه‌ها:** شاهنامه، تصحیح، نویسش، ندیدو، بسطام‌شیر.

۱. دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه رازی- کرمانشاه (نویسنده مسئول) kh.kahrizi@gmail.com
۲. استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه رازی -کرمانشاه vahid_mobarak@yahoo.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۴/۲۱ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۱۲/۴

**۱- مقدمه**

فهمِ درست و درکِ همه‌جانبه از پیشینهٔ فرهنگِ ایرانی مستلزمِ آشنایی با متونِ زبان فارسی و جهان‌هایی است که سرایندگان و نویسندگانِ آن‌ها ترسیم کرده‌اند. این امر نیز امکان‌پذیر نیست، مگر با دستیابی به متونی پیراسته و پاکیزه که از چهرهٔ آن‌ها غبارِ دستبرد و دگرگونی سترده و زدوده شده باشد. برای زدودنِ یک متن از دستبردها و تصحیف‌ها و دگرگونی‌ها، تصحیح متن به‌عنوان روشی علمی با کمکِ رویکردهای مشخصِ خود، لازم و کارآمد است. روش‌ها و رویکردهایِ تصحیح می‌توانند در انواعِ روش‌های تصحیح متفاوت باشند؛ امّا در یک روشِ علمی ـ انتقادی هدفِ مصحّح نزدیک کردن متن به اصل گفتهٔ شاعر یا نویسنده است؛ نه بهتر یا فصیح‌تر کردنِ متن یا زدودنِ آن از اغلاطِ احتمالیِ سراینده / نویسنده.

از این منظر، شاهنامهٔ فردوسی از جایگاهی، تقریباً دیگرگون، برخوردار است؛ زیرا قدیمی‌ترین دستنویسی که از آن تابه‌حال شناسایی شده، دویست سال پس از مرگِ فردوسی نوشته شده که البته آن نیز نیمی از کتاب را در بر می‌گیرد. از همین‌روی، رسیدن به آنچه اصلِ سرودهٔ فردوسی است، با امکانات کنونی ممکن نمی‌نماید. «در وضعیّت کنونی دستنویس‌های شاهنامه، پیروی از اقدم یا اصح نُسخ کاری بیهوده است و پیرایشِ این کتاب جز به شیوهٔ انتقادیِ پیروی از نویسشِ کهن‌تر و دشوارتر که از تحوّل زبان و ادب فارسی معیار به دست می‌آید، شدنی نیست» (خالقی مطلق، ۱۳۹۷: ۹۶). بااین‌حال، نباید از تلاش‌های مصححانِ شاهنامه غافل بود که سعی کرده‌اند متنی پیراسته فراهم کنند و با شیوه‌های گوناگون، گام به گام، به سرودهٔ شاعر نزدیک شده‌اند.

همین تلاش‌ها موجبِ تصحیح‌های گوناگونِ شاهنامه در صد سال اخیر شده است. باوجوداین، گرچه متنی علمی ـ انتقادی از شاهنامه فراهم آمده است که می‌توان آن را متنِ «فعلاً» نهایی نامید، امّا، به‌هیچ‌روی، نمی‌توان پژوهش در متنِ شاهنامه را پایان‌یافته دانست. مخصوصاً که مصحّحِ محترم این متن علمی ـ انتقادی در پیشگفتارِ ویرایشِ دومِ تصحیحِ خود گفته است: «تردیدی نیست که با پژوهش‌های انتقادی و بررسی در دگرنوشت‌های ما در هر دو پیرایش، و جست‌وجو در دیگر دستنویس‌هایی که اساس کار ما نبوده‌اند، می‌توان به برخی اصلاحات رسید؛ به شرط آنکه دلایل، عینی و کهنگی و دشواریِ نویسشِ پیشنهادی به‌خوبی آشکار باشد و پژوهنده از نظریاتِ ذهنی و ذوقی و اجتهادی به کلّی کناره گیرد که کاری بسیار دشوار است و مقدور هر کسی نیست» (فردوسی، ۱۳۹۳: ۱/ یکصد و بیست‌ویک). از همین‌روی دقّت در نویسش‌های شاهنامهٔ پیراستهٔ خالقی مطلق و درنگ در نسخه‌بدل‌ها و دستنویس‌هایی که اساسِ کارِ ایشان نبوده است، همچنین توجّه به دیگر چاپ‌های شاهنامه و استفاده از منابع و مآخذِ جنبی، یکی از زمینه‌های علمیِ پژوهش در متنِ شاهنامه است که به پاکیزه‌تر کردنِ این متن کمک می‌کند.

از همین‌روی، در این جستار سعی شده دو مورد از دگرگشت‌هایی را که در نویسش‌های شاهنامه و در چاپ‌های این کتاب به شکل «ندید و» در بیتی از داستان سیاوش و «برسان شیر» در بیتی از داستان جنگ بزرگ کیخسرو راه

یافته است، شناسایی شود. سپس علاوه بر بررسی و نقدِ نظریاتی که دربارهٔ این دو نویسش مطرح شده است، با تکیه‌ای انتقادی بر دستنویس‌های شاهنامه و با توجّه به عواملی مانند رسم‌الخطِ کاتبانِ شاهنامه، شیوهٔ داستان‌سرایی فردوسی و توجّه به منطق داستان «ندیدو» و «بسطام‌شیر» به جای دو نویسشِ نامبرده پیشنهاد شده است.

## ۲- بحث و بررسی

### ۲-۱- «ندید و» یا «ندیدو»

سیاوش در توران شهری می‌سازد و آن را سیاوخش‌گِرد می‌نامد. سیاوخش‌گرد چنان با شکوه و زیباست که بینندگان را خیره می‌کند. پیران پس از دیدن سیاوخش‌گرد به نزد همسرش، گلشهر، می‌رود و در مورد سیاوخش‌گرد می‌گوید:

به گُلشهر گفت: آنک خرّم‌بهشت، ندید و نداند که دهقان چه کشت،
چو خورشید بر کاخ فرّخ‌سروش، نشیند به آیین و با فرّ و هوش،
به رامش بپیمای لختی زمین، برو شارستان سیاوش ببین
(فردوسی، ۱۳۸۹ب: ۲ / ۳۱۷).

خالقی مطلق در تفسیر و شرح سه بیت بالا می‌گوید: «پیران به زنش، گلشهر گفت که هر کس که بهشت خرّم را ندیده و نداند که فرشتهٔ نگهبان بهشت چه کاشته و پرورانده است، بامدادان که خورشید با آیین و فرّ و هوش از چکاد کوه سر زند و بر آسمان نشیند، او به شادی لختی راه بپیماید و شهری را که سیاوش ساخته است به چشم خود ببیند» (خالقی مطلق، ۱۳۸۹، بخش یکم: ۶۵۹).

آنچه فردوسی می‌گوید، با آنچه خالقی مطلق در یادداشتِ بالا گفته است، متفاوت است؛ زیرا در بیت نخست، روی سخن به طرف شخص خاصی نیست و فاعل جمله عام است (آنک: آن کسی که)؛ امّا در بیت سوم فاعل جمله که بر اساس موقوف‌المعانی بودن ابیات باید یک نفر باشد، عام نیست و ضمیرِ «تو: گُلشهر»، فاعل است که به دلیل حضور شناسهٔ فاعلیِ فعل، حذف شده است. حال آن‌که فاعل آخرین جملهٔ خالقی مطلق ضمیر «او» است. به دیگر سخن، بیت نخست با نویسشِ بالا نیاز به بیتی دیگر دارد؛ زیرا شنونده پس از شنیدن آن منتظر ادامهٔ کلام می‌ماند: «به گلشهر گفت: آن کسی که خرّم‌بهشت را ندید و ندانست که دهقان چه کِشت.» در اینجا نیازمند جملهٔ دیگری هستیم. در بیت دوم می‌گوید: «هنگامی که خورشید برآمد»[۱]. در اینجا بازهم مخاطب منتظر خبر می‌ماند؛ امّا سرانجام بدون این‌که تکلیف دو بیتِ پیشین مشخص شود، فاعل عوض می‌شود و می‌گوید: «تو خرامان برو و شهر سیاوش را ببین.» یعنی آخرین بیت از سه بیت بالا، بیت مستقلی است که هیچ نیازی به دو بیت پیشین ندارد و مشکل آن دو را نیز حل نمی‌کند.

مشکل پنهان بیت اوّل که رفع کردنِ آن، مشکل بیت دوم را نیز حـل می‌کنـد، باعـث شـده اسـت در نسـخه‌های لیدن و آکسفورد پس از بیت اول، دوبیتِ زیر افزوده شوند:

بـــدان جـــای خـــرّم کنـــون بنگـــرد سراســـــر ببینـــــد گمـــــانی بـــــرد

کـــه خـــرّم بهشتســـت آن جـــای او پسندســـت هـــم جـــای هـــم رای او

(فردوسی، ۱۳۸۹ب: ۲/ ۳۱۷).

این ابیات در چاپ خالقی مطلق به‌درستی به حاشیه رفته‌اند. ابیات بالا دقیقاً برای حلِ مشکلی که ما بـه آن اشـاره کردیم، به شاهنامه افزوده شده‌اند؛ یعنی معنای ناقص بیت مورد نظر ما را کامل می‌کنند. فاعلِ هـردو آن‌هـا نیـز ماننـد بیت مورد نظر ما ضمیر «او» است.

زنده‌یاد جوینی در نقد دیدگاهِ خالقی مطلق با پیشـنهادِ دگرگـونی رسـم‌الخط کـه برگرفتـه از دسـتنویس فلـورانس است، «ندید» و «نداند» را به شکل «نه دید» و «نه داند» به متن برده و بدین شیوه سعی کرده است، بیتِ مـورد نظـر را توجیه کند و گره آن را بگشاید. ایشان در این باره گفته است:

«در اصل نسخهٔ فلورانس: "نه دید و نه داند"، "نه" را از فعل جـدا نوشـته اسـت و در مـتنِ دکتـر خـالقی مطلـق از دستنوشتهٔ لیدن و آکسفورد، پس از این بیت، دو بیت افزوده است، مانند: بدان جای خرّم کنـون بنگـرد / سراسـر ببینـد گمانی برد؛ که خرّم بهشت ست آن جای او / پسندست هم جای هم رای او؛ بنابراین در معنیِ بیـت مـتن بهتـر اسـت که ما آن را به بیتِ بعد مربوط ندانیم؛ چنان‌که دکتر خالقی مطلق با گذاشتنِ ویرگول جلو "رضوان چه کِشت" ایـن کـار را کرده است. بگوییم که پیران به گلشهر گفت: اگر کسی که نه بهشت را دیده و نـه هـم می‌دانـد کـه نگهبـان و خـازن بهشت چه هنری به کار بسته و چه گل‌ها و درختان زیبایی در آن کاشته است، [او چـه می‌دانـد کـه سـیاوش چـه کـار شگفت‌انگیزی کرده و چه شهر زیبایی ساخته و پرداخته است]. سپس پیران می‌افزایـد کـه سـیاوش در زیبـایی چـون فرشته‌ای همایون است که در کاخ بر تخت باشکوه و فـرّ ایـزدی نشسـته و ماننـد خورشـید می‌درخشـد» (فردوسـی، ۱۳۹۱ الف: ۴/ ۴۶۱).

چنان‌که دیده می‌شود، این تغییر و دگرگونی در رسم‌الخط نیز کمکِ درخوری به گشودنِ گره بیـت نمی‌کنـد؛ زیـرا زنده‌یاد جوینی مجبور شده است در تکمیلِ سخنِ خود جمله‌ای در درونِ قلاب بیفزاید کـه در کـلامِ فردوسـی دیـده نمی‌شود. در واقع دگرگون کردن رسم‌الخط و تغییر «ندید» و «نداند» بـه «نـه دیـد» و «نـه دانـد» تفـاوت و دگرگـونی معنایی ایجاد نمی‌کند. علاوه بر این، اگر ابیاتِ مورد نظر را به شکلی که در تصحیح خالقی مطلـق و ویـرایش زنـده‌یاد جوینی آمده است، موقوف المعنی ندانیم، بیت اوّل معنایش ناقص خواهـد بـود و مجبـوریم ماننـد زنـده‌یاد جـوینی جمله‌ای بر کلام فردوسی بیفزاییم.

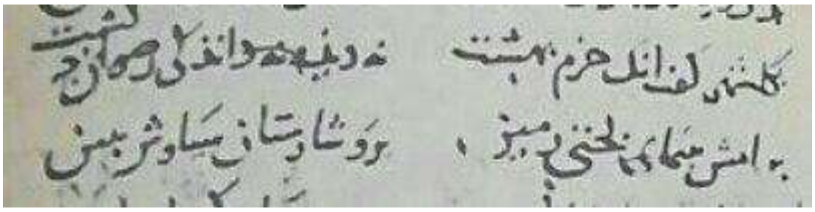
کزازی نیز در برخورد با این مشکل فعل جمله را از «ندید» به «ندیده» که خوانش ایشان از دستنویس فلورانس است، دگرگون و معنای بیت را کامل کرده است:

به گلشهر گفت آنک خرّم بهشت　　　ندیده، نداند که دهقان چه کشت

(فردوسی، ۱۳۸۵: ۸۰/۳).

ایشان در توجیه ضبطِ خود گفته‌اند: «در همهٔ برنوشته‌ها به جای «ندیده»، «ندید و» آمده است و به جای «نشیند»، «نشسته»؛ لیک ریختِ آورده در متن که از ف (فلورانس) است، درست و سنجیده می‌نماید؛ زیرا با «ندید و»، جمله نافرجام است و گزاره ندارد» (همان: ۴۲۳).

حقیقتِ امر آن است که این فعل و حرفِ پس از آن در دستنویسِ فلورانس اندکی ناخوانا می‌نماید و همین ناخوانا بودن موجب شده دو خوانش گوناگون از آن به وجود آید؛ به شکلی که خالقی مطلق و زنده‌یاد جوینی آن را «ندید و» خوانده‌اند و کزازی آن را «ندیده» خوانده است (ر.ک: فردوسی، ۱۳۶۹: ۲۱۸).



**تصویر بیتِ مورد نظر در دستنویس فلورانس (ر.ک: فردوسی، ۱۳۶۹: ۲۱۸)**

اگر خوانشِ کزازی را که بیراه نیز نمی‌نماید، بپذیریم و نویسشِ فلورانس را «ندیده» بدانیم، مشکل بیت حل می‌شود؛ امّا گرهِ دیگری به گره‌های تصحیح بیت افزوده می‌شود؛ زیرا نویسشِ «ندیده» یک نویسشِ ساده‌شده و یگانه است؛ از همین روی در تصحیح علمی ـ انتقادی اعتباری ندارد. در تصحیح علمی ـ انتقادی نویسش‌های ساده و یگانه نمی‌توانند معتبر باشند؛ زیرا «در پیرایش انتقادی همان‌گونه که نویسش دشوار همیشه برتری دارد، حتی اگر تنها باشد، در مقابل از میان دو نویسش ساده آن‌که تنهاست، برافزوده است» (خالقی مطلق، ۱۳۸۹، ج۱۱، پیوست: ۲۸)؛ بنابراین، حتی اگر خوانش کزازی از نویسشِ دستنویسِ فلورانس پذیرفتنی باشد، در تصحیحِ علمی ـ انتقادی اعتباری ندارد؛ زیرا هم نویسشی ساده است، هم یگانه و در واقع کوششی است برای رفعِ مشکل بیت و ساده کردن آن.

در شاهنامهٔ مصحَّح ژول مول (ر.ک: فردوسی، ۱۳۵۳، ج۲: ۱۷۸)، ویرایشِ نخستِ شاهنامهٔ معروف به «چاپ مسکو» (ر.ک: فردوسی، ۱۹۶۵: ۳/ ۱۱۴) و ویرایشِ نهایی همین چاپ از شاهنامه (ر.ک: فردوسی، ۱۳۹۱: ۳/ ۸۷)، در شاهنامهٔ مصحَّح مصطفی جیحونی (فردوسی، ۱۳۸۰: ۲/ ۴۳۴) و ویرایشِ دومِ تصحیحِ خالقی مطلق

(ر.ک: فردوسی، ۱۳۹۳: ۲/ ۳۷۰) نیز نویسش «ندید و» به همین شکل، در بیت مورد نظر مانند ویرایشِ نخستِ شاهنامهٔ خالقی مطلق آمده است.

نسخه‌بدل‌های چاپ خالقی مطلق نیز، در این باره، کمک درخوری به ما نمی‌کنند. تنها نسخه‌بدل «ندید و»، در این چاپ از شاهنامه، ضبطِ دستنویس آکسفورد است که به صورت «ندیدم» ذکر شده است (ر.ک: فردوسی، ۱۳۸۹ب: ۲/ ۳۱۷).

به گمانِ ما مشکل بیت مورد نظر به دلیل یکی از ویژگی‌های خط فارسی روی داده است. از همین روی، ضبط صحیح باید همان باشد که در چاپ خالقی مطلق آمده است؛ البته با اندکی دگرگونی در نوشتار و نوشتنِ «ندید» و «و» در تنگ هم و به صورت «ندیدو». به دیگرسخن، حذف همزهٔ ضمیر «او» که در تقطیع نیز می‌افتد، موجب شده است، این ضمیر که پس از فعل «ندید» آمده است، به‌اشتباه با حرف «و» اشتباه گرفته شود و چنین مشکلاتی به وجود بیاید. به دیگرسخن باید «و» را با «ندید» تنگ هم نوشت تا این مشکل حل شود؛ زیرا «و» در آن بیت کوتاه‌شدهٔ «او»، یعنی فاعل جمله است. این نویسشِ متصل را می‌توان با توجّه به خوانشِ کزازی که آن را «ندیده» خوانده بود، پذیرفت. در واقع می‌توان نویسشِ فلورانس را نیز «نه دیدو» ⟵ «ندیدو» دانست که در آن «نه دید» ⟵ «ندید» و «و» تنگ هم نوشته شده‌اند. این شیوهٔ نگارش را می‌توان با توجّه به خوانش کزازی که «ندیدو» را «ندیده» خوانده است و ما پیش از این به آن پرداختیم، دریافت. همچنین کهن‌ترین دستنویسِ کاملِ شاهنامه، یعنی دستنویس لندن (ر.ک: فردوسی، ۱۳۸۴: ۶۰) و مخصوصاً دستنویس سعدلو (ر.ک: فردوسی، ۱۳۷۹: ۱۹۸) نیز همین برداشت را تأیید می‌کنند.

بر پایهٔ آنچه گذشت، بهترین ضبط را در بین شاهنامه‌های مصَحَّح، ویرایش اتابکی از چاپ ژول مول به خود اختصاص داده است:

به گلشهر گفت آنک خرّم‌بهشت ندیدو ندانـد کـه رضـوان چه کشت

(فردوسی، ۱۳۸۶: ۱/ ۴۶۴).

«پیران به گلشهر گفت: آنکه او[۲] بهشت را ندید، نمی‌داند که فرشتهٔ نگهبان بهشت چه کاشت». با این توجیه این بیت هویّتی مستقل خواهدیافت و نیازی نیست آن را با بیتِ پس از خود موقوف‌المعانی بدانیم.

علاوه بر آنچه گذشت، دو نکتهٔ دیگر نیز هست که می‌توانند به یاری برداشتِ ما بیایند؛ نخست، تکرارِ این شیوهٔ نگارش و ساختِ زبانی است که ما در نویسشِ «ندیدو» دیدیم. در دفتر هفتم شاهنامه (تصحیح خالقی مطلق و خطیبی) بیتی آمده است که یادآورِ فعلِ «ندید» و حرفِ پس از آن در توصیفِ سیاوخش‌گرد است و آن بیت چنین است:

چـــو بـــوزرجمهر ایـــن ســـخن‌های نغـــز		شـــنید و بـــه دانـــش بیاراســـت مغـــز
(فردوسی، ۱۳۸۹ب: ۷/ ۲۰۶).

در اینجا نیز می‌توان «شنید» و «و» را تنگِ هم نوشت و آن را کوتاه‌شدهٔ «شنید او» پنداشت. آنچـه ایـن خـوانش را تأیید می‌کند، ضبطِ دو نسخهٔ قاهره و لیدن است که به جای «و» که در تصحیح خالقی مطلق و خطیبی بـه‌درسـتی بـه متن رفته است، نویسشِ «او» دارند (ر.ک: همان‌جـا). ایـن نویسـش بـه‌راحتی نشـان می‌دهـد کـه برخـی از کاتبـان «شنیدو» را «شنید او» خوانده‌اند. همین مسأله این نوع نگارش را در شاهنامه تأیید می‌کند و می‌توانـد مؤیّـد خـوانش ما از نویسشِ «ندیدو» باشد. در غیر این‌صورت در بیتِ بالا از پادشاهی نوشـین‌روان نمی‌تـوان توجیـه دیگـری بـرای ضبطِ دستنویس‌های قاهره و لیدن مطرح کرد.

نکتهٔ دوم که می‌تواند برداشت ما را تأیید کند، به شیوهٔ کار فردوسی در توصیفِ انطاکیـه در پادشـاهی نوشـین‌روان برمی‌گردد. پیش از آنکه در این باره سخن بگوییم، باید به این نکتهٔ بدیهی دربارهٔ شیوهٔ کار فردوسی اشـاره کنـیم کـه در شاهنامه بعضی ساخت‌های دستوری و گاه حتی بعضی جملات تکرار می‌شوند. دربارهٔ این‌گونه تکرارهـا در شـاهنامه (ر.ک: خالقی مطلق، ۱۳۸۸). البته گاه تکرار در شاهنامه شاملِ تکرارِ شیوه و سـاختارِ کـلام در توصـیف یـک پدیـده است. به دیگرسخن، شیوهٔ توصیف یک پدیده در شاهنامه گاه یادآور توصیفِ پدیدهٔ همسانِ دیگری است کـه پـیش از آن نیز در شاهنامه آمده است. در واقع فردوسی از یک چهارچوب و ساختار و شیوهٔ خاصی اسـتفاده کـرده و آن را گـاه در موضعی دیگر نیز به کار برده است. توصیفِ انطاکیـه در دفتـرِ هفـتم شـاهنامه (تصـحیح جـلال خـالقی مطلـق و ابوالفضل خطیبی) یادآورِ توصیفِ سیاوخش‌گرد در دفتر دوم همین شاهنامه است. البته ناگفته نماند که ممکـن اسـت این پدیده نیز حاصلِ تأثیرِ منبع فردوسـی در سـرودن شـاهنامه باشـد و چـه بسـا در پـیِ بازنمـاییِ دوره‌هـای کهـن و اسطوره‌ای تاریخِ ایرانیان در دوره‌های جدیدتر رخ داده باشد. باری، نوشین‌روان که به جنگِ قیصرِ روم رفتـه اسـت، بـا دیدن انطاکیه و زیبایی‌های آن زبان به وصفِ زیبایی‌های شگفت‌انگیز این شهر می‌گشاید:

بگردیـــد بـــر گـــردِ آن شـــهر شـــاه		زمـــین دیـــد روشـــن‌تر از چـــرخِ مـــاه
ز بـــس بـــاغ و میـــدان و آبِ روان		همـــی تـــازه شـــد پیـــر و گشـــته جـــوان
چنـــین گفـــت بـــا موبـــدان شـــهریار		کـــه انطاکیـــه ســـت ایـــن، اگـــر نوبهـــار؟
کســـی کـــو ندیده‌ســـت خرّم‌بهشـــت		ز مشـــک انـــدرو خـــاک و از زرش خشـــت،
درخـــتش ز یـــاقوت و آبـــش گـــلاب		زمیـــنش ســـپهر، آســـمان آفتـــاب،
نگـــه کـــرد بایـــد بـــدین تـــازه‌بوم		کـــه آبـــاد بـــادا همـــه مـــرز روم
(فردوسی، ۱۳۸۹ب: ۷/ ۱۳۹).

مصراعِ اوّلِ بیتِ چهارم از ابیاتِ بالا دقیقاً یادآور توصیفِ پیران از سیاوخش‌گِرد است: «بـه گلشـهر گفـت آنـک خرّم‌بهشت / ندیدو نداند که دهقان چه کشت». البته ناگفته نماند که، در برخوردِ اوّل، فعلِ «ندیدهسـت» در توصـیفِ انطاکیه ممکن است یادآورِ خوانشِ کزازی از نویسشِ «ندیـدو» در توصـیفِ سـیاوخش‌گرد در دسـتنویس فلـورانس باشد. همان‌طور که پیش از این نیز یادآوری کردیم، ایشان نویسشِ مورد نظر را «ندیده» خوانده‌اند و فعـلِ مصـراعِ اوّلِ بیتِ چهارم از ابیاتِ بالا که در توصیفِ انطاکیه است، می‌تواند این خوانش را نیرو ببخشـد. البتـه درنـگ در توصـیفِ انطاکیه ما را به این نتیجه می‌رساند که در توصیفِ سیاوخش‌گـرد همـان نویسـش «ندیـدو» درسـت اسـت؛ زیـرا در توصیفِ انطاکیه فاعلِ جمله آشکارا ضمیرِ «او» است: «کسی کاو ندیدهست خرّم‌بهشـت». ایـن ضـمیر در توصـیفِ سیاوخش‌گرد به فعلِ جمله چسبیده و نویسشِ «ندیدو» را به وجود آورده است: «آنک خرم بهشت ندیـدو (ندیـد او)، نداند که دهقان چه کشت».

ناگفته نماند که در دستنویس‌های فارسی گاهی با حذف الف در تقطیع، آن را در نوشتار نیـز حـذف می‌کرده‌انـد. مثلاً در دستنویس لندن ۶۷۵ که کهن‌ترین دستنویسِ کامل شاهنامه است، در نمونه‌های بسیار «از ایـن» بـه صـورت «ازین»، «است» به صورت «ست» و «از او» به صورت «ازو» نوشته شـده اسـت (ر.ک: فردوسـی، ۱۳۸۴). حتـی گاه در شاهنامه «به این» به صورت «بین» نوشته شده است (ر.ک: فردوسی، ۱۳۸۹ب: ۶/ ۴۵۵).

امیدسالار در مقدمهٔ چاپ عکسی دستنویسِ لندن مورَّخ ۶۷۵ ایـن پدیـده را معلـولِ تندنویسـی کاتبـان دانسـته است: «کاتبان به وصل بیشتر تمایل داشته‌اند؛ زیرا به تندنویسـی کمـک می‌کـرده اسـت؛ بـه‌عبارت‌دیگر اگـر حـرف اضافه یا پیشوند را به کلمه‌ای که به دنبال آن می‌آید، بچسبانیم، سرعت کتابت بیشـتر می‌شـود تـا آن را جـدا بنویسـیم. مثلاً عبارت "به ایران" را اگر به صورت "بایران" بنویسیم در وقـت صـرفه‌جویی و در کتابـت تسـریع کـرده‌ایم؛ بنـابراین کاتبی که حق‌الزحمه‌اش بر اساس تعداد ابیاتی است که می‌نویسد، فکر و خیال‌های زبان‌شناسـانه و اصـلاح خـطّ بـه ذهنش متبادر نمی‌شود و آنچه که می‌نویسد یا به همان شکلی است که از اسـتاد یـاد گرفتـه و یـا اگـر اهـل نـوآوری و تجدد باشد، نوآوری و تجددش به نحوی است که بتواند به امرار معاشش کمک کند» (همان: ۲۹).

علاوه بر این نباید تأثیر وزن را نیز در این موارد نادیده انگاشت. به دیگرسخن، گاه ممکن است کاتب سـعی کنـد نوشتار را به آنچه می‌شنود، نزدیک کند و از همین روی مثلاً «ندید او» را در بیتِ مورد نظر ما که همزهٔ آن می‌افتـد، بـه صورت «ندیدو» بنویسد.

**۲-۲- «برسان شیر» یا «بسطام‌شیر»**

در آغاز جنگ بزرگ کیخسرو، شاهان ممالک بسیاری به یاری کیخسـرو می‌آینـد و همگـی بـا نـام و توصـیفی کوتـاه معرفی می‌شوند. یکی از این سرزمین‌ها غرجستان است، که بر پایهٔ چاپ خالقی مطلق، شاه آن این‌گونه معرفـی شـده است:

شـــه غرچگـــان بـــود برســـانِ شـــیر          کجـــا پشـــت پیـــل آوریـــدی بـــه زیـــر
(فردوسی، ۱۳۸۹ب: ۴/ ۱۸۱).

ضبط مختار در چاپ‌های مسکو (فردوسی، ۱۳۹۱ب، ج ۵: ۱۹۱)، جیحـونی (فردوسـی، ۱۳۸۰، ج ۲: ۸۸۶)، ژول مول (فردوسی، ۱۳۸۶: ۹۶۵/۲) و ویرایش دوم تصحیح خالقی مطلـق (فردوسـی، ۱۳۹۳: ۱/ ۷۹۷) نیـزماننـد ضبط مختار خالقی مطلق در ویرایش نخست است. در نامهٔ باستان ضبطِ دستنویسِ فلورانس به متن رفته است:

شـــه غرچگـــان بـــود بِســـطام نـــام          کجـــا ژنـــده‌پیل آوریـــدی بـــه دام
(فردوسی، ۱۳۸۵: ۵/ ۱۶۷).

نخستین مسأله‌ای که در اینجا می‌توان مطرح کرد، این است که فردوسی پیش و پـس از شـاه غرجسـتان، شـاهانِ سرزمین‌های دیگر را که معرفی می‌کند، نامِ آن‌ها را نیـز ذکـر می‌کنـد (ر.ک: فردوسـی، ۱۳۸۹ ب: ۱۸۰/۴)؛ امّـا بـر اساسِ تصحیح خالقی مطلق و دیگر تصحیح‌های معتبر و نیمـه‌معتبر نـام شـاه غرجسـتان را نمی‌گویـد. ایـن مسـأله موجب شده است که کزازی نویسش ساده و یگانهٔ فلورانس را در متن بنهد.

بر پایهٔ چاپ خالقی مطلق «برسانِ شیر» در نسخه‌بدل‌ها بدین شکل است: «ف: بسـطام نـام؛ (ق۲: بسـام شـیر؛ پ: دستان شیر؛ و: سام دلیر)؛ س: نام انشان شهیر (!)؛ ل۲: غرجکانان و دسـتان شـیر؛ (لـن۲: غرجـه نـام آن نرّه‌شـیر؛ ب: غرجه بدنام بسـطام شـیر)؛ مـتن = ل، ق، س۲، (نیـز لـن، لـی، ل۳، آ)» (فردوسـی، ۱۳۸۹ب، ج۴: ۱۸۱). ایـن مصراع در دستنویس سـن ژوزف (فردوسـی، ۱۳۸۹الـف: ۳۹۲) چنـین اسـت: «شـه غرجکـان بـود دسـتان بیـر». دستنویس سعدلو (فردوسی، ۱۳۷۹: ۴۱۲) نیز آن را این‌گونه ضبط کرده است: «شـه غرجکانـان دسـتان شـیر». ایـن مصراع در حاشیهٔ ظفرنامه (حمدالله مستوفی، ۱۳۷۷: ۱/ ۶۹۴) چنین آمده است: «شه خرجکان بود بر نام سیر».

دقّت در دستنویس‌ها نشان می‌دهد که باید در پی نامِ شاهِ غرجستان باشیم؛ زیرا کاتبان نیز ریخت‌هـای گونـاگونی از این نام به دست داده‌اند. از همین روی، اشکال چاپ‌های خالقی مطلق و دیگران نیز آن است که در آن‌هـا نـام شـاه غرجستان ذکر نشده است. این مسأله هم با نگاهی به دستنویس‌ها مشخص می‌شود، هم با نگـاهی بـه ابیـاتِ پـس و پیش از این بیت که در آن‌ها نامِ شاهانِ دیگر ممالک آمده است. از همین روی باید در پی آن باشیم کـه مـتن را در ایـن جهت، یعنی یافتن نام شاه غرجستان، اصلاح کنیم.

با امکاناتِ کنونی، نامِ شاهِ غرجستان در این بیت ممکن است یکی از این ریخت‌هـا باشـد: «بسـطام» (نویسـشِ دسـتنویس‌های ف، ب)، «بسـام» (نویسـش دسـتنویسِ ق۲)، «دسـتان» (نویسـش دسـتنویس‌های پ، ل۲، سن‌ژوزف، سعدلو)، «سام» (نویسشِ دستنویسِ و)، «انشان» (نویسشِ دستنویسِ س).

نویسشِ دستنویس‌های ف (فلورانس مورّخ ۶۱۴ هجری)، ب (کتابخانـهٔ دولتـی بـرلین مـورخ ۸۹۴ هجـری) نسبت به دیگر نویسش‌ها می‌تواند برتر باشد. نخست به این دلیـل کـه می‌تـوان نویسـشِ دسـتنویسِ ق۲ (دارالکتـب

قاهره مورّخ ۷۹۶ هجری)، یعنی «بسام» را نیز تصحیف و کوتاه‌شدهٔ آن دانست. حتی با اندکی مسامحه می‌توان نویسشِ و (دستنویسِ کتابخانهٔ پاپ در واتیکان مورّخ ۸۴۸ هجری)، یعنی «سام» را نیز گشتهٔ آن به شمار آورد؛ این گشتگی می‌تواند برآمده از اشتباهِ شنیداری کاتب یا حاصلِ تبدیل کردن یک نویسشِ دشوار (= ناشناس) به نویسشی ساده (= آشنا) باشد. احتمالِ دوم (تبدیل نویسشی دشوار به نویسشی آشنا و ساده) را می‌توان دربارهٔ نویسشِ «دستان» نیز، با احتیاط، مطرح کرد. نویسشِ «انشان» نیز که فقط در س (دستنویس کتابخانهٔ طوپقاپوسرای در استانبول مورّخ ۷۳۱ هجری) آمده است، یگانه است و قاعدتاً اهمیّت چندانی ندارد؛ مگر اینکه دستنویسِ دیگری آن را همراهی کند یا بتوان نشانی از اهمیّت آن در مأخذی جنبی یافت.

بنابراین، در بینِ نویسش‌های گوناگونی که در بالا آمد، «بسطام»[۳] از اعتبارِ نسبی برخوردار است؛ البته ناگفته نماند که ممکن است همهٔ این نویسش‌ها گشتهٔ یک نویسشِ دیگر باشند که با امکانات کنونی نمی‌توان به آن دست یافت. باوجوداین، در چنین وضعیّتی نویسشِ «بسطام» را می‌توان با اطمینانِ نسبی در متن نهاد. امّا کارِ بررسی در این مرحله پایان نمی‌یابد.

اگر قرار است نویسشِ «بسطام» را به جایِ «برسان» در متن بنهیم، تکلیفِ کلمهٔ پس از آن چیست؟ پیش از این معنیِ مصراع چنین بود: «شه غرچگان مانند شیر بود». اکنون که «بسطام» به متن رفته باز هم می‌توانیم «شیر» را در متن نگه داریم؟

همان‌طور که پیش از این آمد، فلورانس در این موضع به جای نویسشِ «شیر»، «نام» دارد؛ همین نویسش است که در نامهٔ باستان کزازی به متن رفته است. امّا این ضبط هم یگانه است، هم ساده شده است؛ بنابراین نمی‌تواند معتبر باشد. از همین‌روی، باید با تکیه بر همصدایی دستنویس‌ها «شیر» را در متن نهاد و برای آن دو توجیه معنایی زیر را ذکر کرد:

برداشت ساده و اوّلیّه که مشکلی هم در معنا و توجیه آن پیش نمی‌آید این است که شیر را در این مصراع به معنای حیوانِ درندهٔ معروفی بدانیم که در شاهنامه و متون حماسی برای پهلوانان زورمند بسیار به کار رفته است؛ یعنی شاهِ غرجستان بسطام‌شیر (بسطام شیروَش) بود.

علاوه بر این، توجیه دیگری هم می‌توان برای این واژه در این بیت بیان کرد که البته خالی از چندوچون نیست. برای این توجیه نخست باید اندکی با غرجستان آشنا شویم. لسترنج (۱۳۳۷: ۴۴۲)، بر پایهٔ متون جغرافیایی، دربارهٔ این ناحیه گفته است:

«در خاور بادغیس، جایی که رود مرغاب سرچشمه می‌گیرد، ناحیه‌ای کوهستانی است که جغرافی‌نویسان قدیم عرب آن را غرج‌الشار نامیده‌اند. پادشاه آن ناحیه موسوم بود به شار و به قول مقدسی کلمهٔ غرج در زبان‌های اهالی آن ناحیه به معنی کوهستان و بنابراین غرج‌الشار به معنی کوهستان پادشاه است. امّا در اواخر قرون وسطی آن ناحیه را

غرجستان می‌گفتند و در شرح جنگ‌های مغول به همین اسم ذکر گردیده است. یاقوت گوید غرجستان غالباً به صورت غرشستان و غرستان نوشته می‌شود و اغلب با غورستان که ناحیه‌ای در خاور غرجستان است، اشتباه می‌گردد».

در متون تاریخی و جغرافیایی «شار» را لقبِ مهتر و شاهِ غرجستان و پادشاه بامیان را «شیر» دانسته‌اند (ر.ک: حدودالعالم، ۱۳۶۲: ۹۳ و ۱۰۱؛ گردیزی، ۱۳۶۳: ۳۹۳؛ مستوفی، ۱۳۶۲: ۳۹۳؛ مجمل‌التواریخ، ۱۳۸۹: ۴۲۲؛ نیز ر.ک: اخوان زنجانی، ۱۳۷۲: ۵۶۳؛ خطیبی، ۱۳۹۴: ۱۳۹). همین مسأله مرحوم اخوان زنجانی را بر آن داشته است که در دو بیت از داستانِ رستم و سهراب بلیکان را که به گمان ایشان شاه‌نشینِ غرجستان بوده، ضبط اصلی بداند که به «پلنگان» تصحیف شده و شیر را نیز به معنای شاه بداند (ر.ک: اخوان زنجانی، ۱۳۷۲: ۵۶۳). آن بیت و ماجرایش، به‌اختصار، چنین است:

در داستانِ رستم و سهراب هنگامی که رستم، در جست‌وجوی رخش، به نزدیکِ سمنگان می‌رسد، بر پایهٔ ویرایشِ نخستِ تصحیح خالقی مطلق، فردوسی چنین گفته است:

چو نزدیک شهر سمنگان رسید		خبر زو به شیر و پلنگان رسید

(فردوسی، ۱۳۸۹: ۲/۱۲۰).

خالقی مطلق، بعدها در یادداشت‌هایشان دربارهٔ این بیت گفتند:

«آقای اخوان زنجانی پلنگان را در اینجا و در بیت ۶۲ گشتهٔ بلیکان می‌داند و آن نام قصبه‌ای بود از ناحیهٔ غرجستان که پادشاهان آنجا را شیر و شار می‌نامیدند و مورخانی چون اصطخری و مقدسی و ابن حوقل از آن نام برده‌اند. چون کاتبان بلیکان را نشناخته‌اند و واژهٔ شیر را هم به معنی "جانور درنده" گرفته‌اند، درنتیجه بلیکان را نیز پلنگان گمان کرده‌اند و شباهت شکل خط نیز به این سهو کمک کرده است؛ بنابراین شیر و پلنگان را در بیت ۲۹ و هزبر و پلنگان را در بیت ۶۲ باید به ترتیب به شیر بلیکان و هزبر بلیکان تصحیح قیاسی کرد» (خالقی مطلق، ۱۳۸۹، بخش یکم: ۴۹۳).

از همین روی در ویرایش دوم «شیر بلیکان» را به متن بردند (ر.ک: فردوسی، ۱۳۹۳: ۱/ ۲۶۲).

بر پایهٔ این مباحث، ما نیز می‌توانیم در مصراعِ «شه غرچگان بود بسطام‌شیر»، شیر را به همان معنایی بگیریم که مرحوم اخوان زنجانی و خالقی مطلق گرفته‌اند. البته این معنا خالی از مسامحه نیست و چنان‌که خطیبی در مقاله‌ای مستقل به این مسأله پرداخته‌اند (ر.ک: خطیبی، ۱۳۹۴)، ضبطِ «شیر» به معنای شاهِ غرجستان خالی از چندوچون نتواند بود.

خطیبی استدلال مرحوم اخوان زنجانی و خالقی مطلق را نپذیرفته و با انگشت نهادن بر این نکته که در متونِ جغرافیایی شیر را لقب پادشاه بامیان دانسته و شاهِ غرجستان را شار گفته‌اند، دربارهٔ مصراع «خبر زو به شیر بلیکان

رسید» چنین اظهار نظر کرده است: «اگر قرار باشد در مصراع خبر زو به شیر بلیکان رسید، پلنگان را به بلیکان تصحیح کنیم، باید شیر را نیز به شار تصحیح قیاسی کنیم؛ زیرا به شاهان غرجستان که در بلیکان بر تخت می‌نشستند، شیر نمی‌گفتند» (خطیبی، ۱۳۹۴: ۱۳۹). این استدلال منطقی و پذیرفتنی می‌نماید و همان‌طور که ما نیز پیش از این گفتیم در متون جغرافیایی «شیر» و «شار»، به ترتیب و تفکیک، اوّلی برای شاه بامیان و دومی برای شاه غرجستان به کار رفته است. از همین روی، پذیرفتنِ «شیر» در معنایِ لقبِ عمومی شاهان غرجستان خالی از مسامحه و چندوچون نمی‌نماید.

باوجوداین، بر اساسِ موقعیّت جغرافیایی غرجستان و بامیان و نزدیکی آن‌ها به هم (ر.ک: اصطخری، ۱۳۴۰: ۲۱۹)، نیز بر اساس اینکه بر پایهٔ حدودالعالم، شاهان این نواحی فرمانبردار شاهِ قدرتمندتری، یعنی شاهِ گوزگانان، بوده‌اند (ر.ک: حدودالعالم، ۱۳۶۲: ۹۵)، آیا نمی‌توان در کاربردِ این لقب برای شاهانِ آن نواحی قائل به‌نوعی تسامح بود؟

از دیگر سو، علاوه بر اینکه «شیر» و «شار»، ریشهٔ یکسانی دارند (ر.ک: حسن‌دوست، ۱۳۹۳: ۱۸۲۶/۳) بر اساسِ قاعده‌ای در رسم‌الخطِ فارسی ممکن است، «شار» فقط صورت‌نگاشتِ دیگری از واژهٔ «شیر» با یای مجهول باشد؛ زیرا «عرب‌ها به جای یاء مجهول فارسی اغلب یاء معلوم و گاهی نیز "ا" می‌گذارند» (نولدکه، ۱۳۹۵: ۱۲۰). شاهدی برای این قاعده واژهٔ «همامیل» است که مرحوم تفضلی (۱۳۹۸: ۲۰۳) در بحث از آن گفته است: «در کتابت قدیم عربی و فارسی گاهی یای مجهول را به صورت الف نوشته‌اند»؛ بنابراین، «شار» را نیز باید نویسشی دیگر از «شیر» دانست و از همین روی ممکن است این دو واژه فقط دو صورت‌نگاشتِ مختلف برای تلفظی واحد یعنی «شیر» با یای مجهول بوده باشند. این نکته را صورتِ «شارویه» نیز که ریختی دیگر از «شیرویه» است، می‌تواند تأیید کند (ر.ک: تبریزی، ۱۳۶۲، ج۳: ذیل شارویه). البته ممکن است بعدها تلفظِ صورت‌نگاشتِ «شار» از «شیر» با یای مجهول دور شده باشد و صورت مستقلی یافته باشد. به‌هرروی، می‌توان دربارهٔ کاربرد این دو واژه قائل به‌نوعی تسامح بود؛ مخصوصاً که شاعران، عمدتاً، «شیر و شار» را با هم و در کنارِ هم ذکر کرده‌اند (ر.ک: خطیبی، ۱۳۹۴: ۱۳۹).

باری، چه با استادان اخوان زنجانی و خالقی مطلق همراه شویم و لقبِ شاهانِ غرجستان را «شیر» بدانیم، چه با خطیبی همداستان باشیم و با تأکید بر تفکیکِ «شیر» و «شار» در متونِ جغرافیای تاریخی «شیر» را لقبِ شاهان غرجستان ندانیم، شکی در نویسشِ «شیر» در مصراعِ «شه غرچگان بود بسطام‌شیر» وجود ندارد. در صورتِ اوّل می‌توان چنین گمان کرد که کاتب در پیِ معنای روشنِ بیت بوده است. امّا ازآنجاکه «شیر» را به معنای جانور درنده گرفته است، نامِ پادشاه غرجستان را به «برسان» تصحیف کرده تا معنای بیت را به گمانِ خود روشن کند و این مصراع را به این شکل دچار گشتگی کرده است: «شه غرچگان بود برسان شیر». امّا، بر پایهٔ آنچه گذشت، صورتِ

درست این مصراع چنین است: «شه غرچگان بود بسطام‌شیر» و با توجّه به نظر مرحوم اخوان زنجانی و خالقی مطلق دربارهٔ «شیر»، مصراع مورد نظر چنین معنایی دارد: «شاهِ غرجستان بسطام‌شیر (بسطام‌شاه) بود».

در صورتِ دوم، یعنی اگر مانند خطیبی «شیر» را لقبِ شاهان غرجستان ندانیم و قائل به هیچ‌گونه مسامحه‌ای نیز در این باره نباشیم، ضبط مصراع باز هم به همان صورتِ پیشنهادی ما درست می‌نماید، امّا معنای آن چنین است: «شاه غرجستان بسطام‌شیر (بسطامِ شیروَش) بود».

### ۳- نتیجه

ما در این جستار دو نویسش از شاهنامه را بررسی و تصحیح کردیم. در این کار ضمن بررسی و نقد نظرِ کسانی که پیش از این دربارهٔ این نویسش‌ها سخنی گفته بودند و اکثراً هم مصححان شاهنامه بودند، سعی کردیم، صورتِ درستِ این نویسش‌ها را معرفی و در قالبِ پیشنهاد مطرح کنیم تا در صورتِ صلاح‌دیدِ مصححان شاهنامه در چاپ‌های بعدی به متن راه یابند.

نخست نویسشی از داستانِ سیاوش بررسی شد که در همهٔ چاپ‌های شاهنامه، غیر از چاپِ ژول مول، به صورتِ «ندید و» آمده بود. این نویسش در این بیت آمده است: «به گلشهر گفت آنک خرّم‌بهشت / ندید و ندانند که دهقان چه کشت». در این نویسش فعلِ «ندید» را با یک فاصله در کنارِ حرف «و» پنداشته‌اند و آن را به صورت «ندید و» به متن برده‌اند. از همین روی در معنایِ بیت و ابیاتِ پس از آن اختلال ایجاد شده است. ما با توجّه به رسم‌الخط فارسی و حذفِ همزه در نگارش و با کمکِ دستنویس‌های شاهنامه، همچنین با توجّه به شیوهٔ داستان‌سرایی فردوسی، نشان دادیم که صورت درست این نویسش «ندیدو» است که در واقع باید آن را کوتاه‌شدهٔ «ندید او» به شمار آورد. در این خوانش که فعلِ «ندید» در کنارِ فاعلِ خود، یعنی ضمیر «او» قرار گرفته است، بیت نیز معنایی مستقل می‌یابد و ابیاتِ پس از آن نیز درست و بی‌چندوچون خواهند ماند.

نویسشِ دیگری که در این جستار آن را بررسی کردیم، «برسانِ شیر» بود که در این بیت آمده است: «شه غرچگان بود برسان شیر / کجا پشت پیل آوریدی به زیر». ازآنجاکه فردوسی در بیت‌های پیش و پس از این بیت از هر سرزمینی که نام می‌برد، شاه آنجا را نیز با ذکر نام معرفی می‌کند، بهتر است، در این بیت نیز با دقّت در دستنویس‌ها و آشفتگی آن‌ها بهترین ضبط را که دربردارندهٔ نامِ شاهِ غرجستان است، به متن ببریم.

از همین روی، «بسطام» را به جای «برسان» به متن بردیم و برای نویسشِ «شیر» نیز دو توجیه بیان کردیم. نخست «شیر» را در این بیت به پیروی از استدلالِ مرحومِ اخوان زنجانی و خالقی مطلق لقبِ عمومی شاهان غرجستان دانستیم. با پذیرش این استدلال می‌توان حدس زد که این معنایِ «شیر» برای کاتبان ناشناخته بوده و از همین روی آن را به همان معنای معروف و مألوف خود، یعنی حیوانِ درنده، گرفته‌اند و نامِ شاه غرچگان را نیز از «بسطام» به «برسان» تصحیف کرده‌اند.

وجه دیگری که در این بیت برای «شیر» در نظر گرفتیم، با توجّه به استدلالِ خطیبی بود که با تکیه بر متون جغرافیایی «شیر» را در معنای شاه غرجستان نپذیرفته‌اند. از همین روی، در توجیه دوم، «شیر» را به معنایِ حیوان درنده گرفتیم که آن نیز می‌تواند در بافتِ کلامِ فردوسی در این بیت توجیه‌پذیر باشد. به‌هرحال، چه در صورتِ اوّل و چه در حالتِ دوم، نویسشِ «بسطام‌شیر» بر «برسان شیر» برتری دارد و بهتر است از حاشیه به متن برود.

**یادداشت‌ها**

۱. ناگفته نماند که این معنا نیز خالی از چندوچون نیست.

۲. این اسلوب در زبان فارسی شواهد فراوانی دارد؛ برای نمونه سعدی در بوستان گفته است: «ز مستکبران دلاور بترس / ازان کو نترسد ز داور بترس» (سعدی، ۱۳۶۳: ۴۲). نظامی نیز در خسرو و شیرین گفته است: «غمین باد آنکه او شادت نخواهد / خراب آن کس که آبادت نخواهد» (نظامی، ۱۳۹۰: ۳۳).

۳. «وستهمه wistahma (بر سکه‌ها وستهم wistahm) در فارسی بستهم شده است. عرب‌ها آن را از همان زمان‌های قدیم تحریف کرده بسطام گفته‌اند (در یونانی بستام). صورت دیگر این نام گستهم است» (نولدکه، ۱۳۵۸: ۱۸۷؛ مجمل‌التواریخ و القصص، ۱۳۸۹: ۹۶؛ خالقی مطلق، ۱۳۸۹، بخش چهارم: ۲).

**کتابنامه**

اخوان زنجانی، جلیل. (۱۳۷۲). «خبر زو به شیر بلیکان رسید». ایران‌شناسی. شمارهٔ ۱۹. پاییز. ۵٦۲ ـ ۵٦۵.
اصطخری، ابواسحق ابراهیم. (۱۳٤۰). مسالک و ممالک. به کوشش ایرج افشار. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
تبریزی، محمدحسین بن خلف. (۱۳٦۲). برهان قاطع. به اهتمام محمد معین. چاپ پنجم. تهران: امیرکبیر.
تفضلی، احمد. (۱۳۹۸). «تصحیح دو بیت از شاهنامه». مقالات احمد تفضلی. گردآورنده ژاله آموزگار. چاپ اوّل. تهران: توس. ۲۰۱ ـ ۲۰۳.
حدودالعالم من المشرق الی المغرب. (۱۳٦۲). به کوشش منوچهر ستوده. تهران: طهوری.
حسن‌دوست، محمد. (۱۳۹۳). فرهنگ ریشه‌شناختی زبان فارسی. ج۳. چاپ اوّل. تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
حمدالله مستوفی. (۱۳۷۷). ظفرنامه به انضمام شاهنامهٔ فردوسی. چاپ عکسی از روی نسخهٔ خطی مورخ ۸۰۷ هجری به شمارهٔ or. 2833 به خط محمود الحسینی. زیر نظر نصرالله پورجوادی و نصرت‌الله رستگار. چاپ اوّل. تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
خالقی مطلق، جلال. (۱۳۸۸). «تکرار در شاهنامه». سخن‌های دیرینه (مجموعه مقاله دربارهٔ فردوسی و شاهنامه). به کوشش علی دهباشی. چاپ سوم. تهران: نشر افکار.
______________. (۱۳۸۹). یادداشت‌های شاهنامه. چاپ سوم. تهران: مرکز دائرۀالمعارف بزرگ اسلامی.
______________. (۱۳۹۷). «شاهنامهٔ طوپقاپوسرای مورّخ ۷۳۱ هجری قمری». ماهنامهٔ بخارا. شمارهٔ ۱۲۳. فروردین و اردیبهشت ۹۷. صص ٦۰ ـ ۱۰۱.
خطیبی، ابوالفضل. (۱۳۹٤). «بزشک هزبر و پلنگان یا به رشک هزبر بلیکان؟». مجموعه مقاله‌های همایش مخاطب‌شناسی شاهنامه و شعر حماسی فارسی (دانشکدهٔ ادبیّات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی مشهد). به کوشش فرزاد قائمی. مشهد: سخن‌گستر. صص ۱۳۵ ـ ۱٤٦.
سعدی، مصلح بن عبدالله. (۱۳٦۳). بوستان. تصحیح و توضیح غلامحسین یوسفی. چاپ دوم. تهران: خوارزمی.
فردوسی، ابوالقاسم. (۱۳۵۳). شاهنامه. تصحیح ژول مول. چاپ دوم. تهران: شرکت سهامی کتاب‌های جیبی.
-------------. (۱۳٦۹). شاهنامه (چاپ عکسی از روی نسخهٔ فلورانس). با مقدمهٔ علی رواقی. چاپ اوّل. تهران: دانشگاه تهران.
-------------. (۱۳۸٤). شاهنامه (چاپ عکسی از روی نسخهٔ خطّی کتابخانهٔ بریتانیا به شماره ۱۰۳ و Add21 مشهور به شاهنامهٔ لندن). نسخه برگردانان: ایرج افشار و محمود امیدسالار. چاپ اوّل. تهران: طلایه.
-------------. (۱۳۸۰). شاهنامه. تصحیح مصطفی جیحونی. چاپ سوم. اصفهان: شاهنامه‌پژوهی.
-------------. (۱۳۸۵). شاهنامه (نامهٔ باستان). ویراستهٔ میرجلال‌الدین کزازی. چاپ سوم. تهران: سمت.

-------------. (۱۳۸٦). شاهنامه. تصحیح ژول مول. به کوشش پرویز اتابکی. چاپ چهارم. تهران: علمی و فرهنگی.

-------------. (۱۳۸۹الف). شاهنامه (نسخه برگردان از روی نسخهٔ کتابت اواخر سدهٔ هفتم و اوایل سدهٔ هشتم هجری قمری. کتابخانهٔ شرقی، وابسته به دانشگاه سن‌ژوزف بیروت. شمارهٔ NC. 43). به کوشش ایرج افشار، محمود امیدسالار، نادر مطلّبی کاشانی، با مقدمهٔ جلال خالقی مطلق، چاپ اوّل. تهران: طلایه.

-------------. (۱۳۸۹ب). شاهنامه. به کوشش جلال خالقی مطلق. چاپ سوم. تهران: مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی.

-------------. (۱۳۹۱ الف). شاهنامه از دستنویس موزهٔ فلورانس، گزارش واژگان دشوار و برگردان همهٔ ابیات به فارسی روان به قلم عزیزالله جوینی. چاپ دوم. تهران: دانشگاه تهران.

-------------. (۱۳۹۱ ب). شاهنامه. به تصحیح و اهتمام عبدالحسین نوشین و دیگران. زیر نظر مهدی قریب. تهران: سروش با همکاری فرهنگستان علوم روسیه (انستیتوی خاورشناسی).

-------------. (۱۳۹۳). شاهنامه. پیرایش جلال خالقی مطلق. چاپ اوّل. تهران: سخن.

گردیزی، عبدالحی بن ضحاک (۱۳٦۳). زین‌الاخبار. تصحیح عبدالحی حبیبی. چاپ اوّل. تهران: دنیای کتاب.

لسترنج. (۱۳۳۷). جغرافیای تاریخی سرزمین‌های خلافت شرقی. ترجمهٔ محمود عرفان. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

مستوفی، حمدالله. (۱۳٦۲). تاریخ گزیده. به اهتمام عبدالحسین نوایی. چاپ دوم. تهران: علمی و فرهنگی.

مجمل‌التواریخ و القصص. (۱۳۸۹). تصحیح و تحشیهٔ ملک‌الشعرای بهار. چاپ اوّل. تهران: اساطیر.

نظامی، الیاس بن یوسف. (۱۳۹۰). خسرو و شیرین. تصحیح برات زنجانی. چاپ دوم. تهران: دانشگاه تهران.

نولدکه، تئودور. (۱۳۵۸). تاریخ ایرانیان و عرب‌ها در زمان ساسانیان. ترجمهٔ عباس زریاب خویی. چاپ اوّل. تهران: انجمن آثار ملّی.